

خانم دکتر گله (استاد دانشگاه بسفر استانبول)

از کشور: ترکیه / رشته تخصصی: جامعه‌شناسی / تاریخ: ۱۳۷۳/۲/۱۹

موضوع: تفکرات اسلام و غرب

- گله: از آن جا که می‌دانم شما با تفکرات و اندیشمندان غرب آشنا بوده، با آن‌ها به بحث و گفتگوهای علمی و فلسفی مشغول هستید، در این مورد سؤالاتی از شما دارم.
- در میان تفکر غرب و تفکر اسلام، مطالبی به هم نزدیک هستند و مطالبی دیگر اصلاً با هم هماهنگ نمی‌شوند. نظر شما، خصوصاً درباره مطالبی که نزدیک به هم هستند، چیست؟
- جعفری: میان جوامع شرقی، غربی، مسلمان، مسیحی و یهودی مشترکات بسیار مهمی به طور عمومی وجود دارد. وقتی ما از دو اقلیم بحث می‌کنیم، شرق را روبه‌روی غرب قرار می‌دهیم. اگر از مسیحیت صحبت می‌کنیم، در مقابل آن مسلمان‌ها را می‌آوریم. آن تقابل علمی‌تر و این تقابل صحیح‌تر است، ولی چون سؤال شما میان تفکر غرب و تفکر اسلام یا متفکران اسلامی مطرح شده است، ما نیز این‌گونه می‌گوییم:
- میان کشورهای اسلامی و مغرب‌زمین نقاط مشترک فراوانی هم‌چون: فلسفه، دین و عقول انسانی وجود دارد. اشتراکات مان از نظر فلسفی، از آن جا ناشی شده است که جهان در مقابل چشمان و دیدگاه ما همان‌گونه مطرح می‌باشد که برای غربی‌ها مطرح شده است. دلیل آن‌که فلسفه اسلامی به فلسفه غرب منتقل شده، همین است. انتقال تفکرات ابن رشد، ابن سینا و بعدها ابن خلدون، مولوی و امثال آنان و دیگر فلاسفه، گواه بر این ادعاست که هر دو طرف به جهان بینی‌ها با دقت نگریسته‌اند.
- به عبارتی دیگر: از طرف شرق، شخصیت‌ها و معلومات فراوانی مانند تفکرات شخصیت‌هایی که گفتیم، به غرب می‌رود، همین‌گونه از غرب ویکتور هوگو با کتاب *بینوایان* به شرق آمده و مطرح می‌شود. هم‌چنین، در ادبیات می‌بینیم *منطق الطیر عطار* به طور مکرر در غرب ترجمه می‌شود. اگر در غرب نسبت به مفاهیم *منطق الطیر* از نظر عرفانی و ادبی پذیرش وجود نداشت، ترجمه‌های مکرر لازم نبود؛ آن هم نه یک‌بار و دو بار، بلکه تا آن جا که شنیده‌ام، *منطق الطیر عطار*، دوازده بار ترجمه شده است. یا شخصیتی مثل *جلال‌الدین محمد مولوی* که افرادی مثل *نیکلسون*، *وینفلد* و *هگل*، وقتی متوجه مفاهیم انسانی مثنوی می‌شوند، غیر از تعظیم و پذیرش، بازتابی دیگر از خود نشان نمی‌دهند. به همین منوال، از آن طرف، وقتی ادبیات *لامارتین*، *ویکتور هوگو* و *بالزاک* به این طرف آمده، مورد قبول و توجه واقع شده است.
- اما در مورد فرهنگ، بنا بر تحقیقات مان درباره فرهنگ و بررسی بیست و چهار *دائرةالمعارف* غربی و شرقی،

مطالب مشترک بسیار زیادی در آن‌ها مشاهده کرده‌ایم. به عنوان مثال، به ثمر رساندن و بالفعل نمودن استعدادها، تکامل و هنر بهره‌برداری از مذاهب و به طور کلی، این معنا که فرهنگ یک جوهرهٔ تکامل انسانی است، در همهٔ دائرةالمعارف‌ها به چشم می‌خورد.

بر اساس دائرةالمعارف‌های امروزی غرب و شرق، ما با غربی‌ها از لحاظ فرهنگ، اشتراک‌ها و اتحادهای جالب توجهی داریم، نه تاکتیکی، بلکه حقیقی. بنابراین، به خوبی می‌توانیم از این اتحادها استفاده کنیم.

از نظر دینی، ما و غربی‌ها یک پدر بزرگ داریم که همگی اولاد آن پدر بزرگیم، یعنی: همه از ابراهیم خلیل هستیم، زیرا هم ما مسلمانان، هم مسیحیت و هم یهود، ادعای ابراهیمی بودن داریم. ادعای همه شرقی‌ها و غربی‌ها این است که ابراهیمی هستند و از این طریق هم می‌توان به متن یک دین فطری رسید.

از نظر حقوق، وجود تنوع در علم‌ها، سرزمین‌ها، نژادها و تا حدودی تنوع فرهنگ‌ها، باعث شده است که حقوق‌های مدنی و جزایی در کشورهای غربی و اسلامی با هم تفاوت داشته باشند. تا این‌جا مشترکات را بحث کردیم. اما اختلافات در چه مسائلی است؟

از دیدگاه صاحب‌نظران، وجود مقداری اختلاف در همهٔ این مقوله‌ها و عناصری که از آن‌ها صحبت شد، طبیعی است و اشکالی ندارد. آیا در مغرب‌زمین، فلسفهٔ قرون وسطی با فلسفهٔ قرن‌های اخیر آن تفاوت ندارد؟ آیا در قرون وسطی، فلسفه‌ها با هم تفاوت نداشت؟ در قرن‌های اخیر، آیا فلسفهٔ هگل دقیقاً مثل فلسفهٔ کانت است؟ آیا دکارت عین وایتهد بحث می‌کند؟ و یا راسل مثل کارناپ فکر می‌کند؟ خیر، بدون تردید تفاوت وجود دارد و بسیار هم طبیعی است. چون بشر در خاصیت‌های محیطی، طرز تعلیم و تربیت‌ها و طرز تفکر متفاوت است، بنابراین برداشت‌ها با نظر به جهان‌شناسی و علوم انسانی نیز متفاوت خواهد بود. این تفاوت‌ها تا آن‌جا عادی است که به تضادهای تعبدی و گشونده منجر نشود.

همان‌گونه که فقها و حقوق‌دان‌های کشورهای اسلامی با هم مختلفند، سیستم‌های مختلفی هم در غرب داریم. به عنوان مثال، دربارهٔ حقوق، عده‌ای طرفدار حقوق طبیعی‌اند، عده‌ای دیگر طرفدار حقوق وضعی. اگر این تفاوت‌ها در مسائل غیر علمی دخالت نکند، اشکالی ندارد. یعنی: همان‌گونه که برای غربی‌ها اشکال ندارد، برای مسلمان‌ها و کشورهای اسلامی نیز مشکلی نخواهد داشت.

در همهٔ امور، چه فرهنگ، چه حقوق و چه ادبیات، موضوع این‌گونه است. به عنوان نمونه، ما در ادبیات، رئالیسم، سورئالیسم، ایده‌آلیسم، امپرسیونیسم و... داریم. این تنوع‌ها در بقیهٔ شاخه‌ها نیز به چشم می‌خورد. اما مطلب مهم این است که تنوع‌ها در بشر باعث ایجاد رقابت سازنده شود، نه تضاد گشونده. سودجویی (یتیلیتاریانیسم) و در پی احراز مقام بودن، همیشه برای بشر مضر بوده است. برای برخوردار شدن از فرهنگ، دین و ادبیات مشترک انسانی، قطعاً باید از این نفی‌گرایی، یتیلیتاریانیسم و هدونیسم‌ها صرف‌نظر کرد، زیرا ما باید به مشترکات بیش‌تری برسیم. این مسئله جای تردید نیست، زیرا مسائل از نوعی است که راه حل و چاره دارند و ما در پیشگاه خداوند و در مقابل تاریخ معذوریت نداریم. اختلاف‌هایی نظیر نژادگرایی، سودگرایی و خودخواهی، بشر و تاریخ او را تباه کرده است، وگرنه انسان‌ها چون واقعاً انسانند، می‌توانند در همهٔ شئون با هم حرکت کنند.

یک دلیل بسیار مهم در این زمینه عرض می‌کنم: تا قرن شش و هفت، روابط زیادی میان مسلمانان و

مسیحی‌ها را شاهد بودیم، چه در بیمارستان‌ها، چه در دانشکده‌ها و آزمایشگاه‌ها و دیگر مراکز علمی. پیروان این ادیان با هم همکاری داشته، پیش یکدیگر درس می‌خواندند و اشتراکِ مساعی فراوانی داشتند. اگر در تمدن اسلامی دقت کنیم، می‌بینیم تمدن اسلامی از آنان به عنوان انسان‌های مفید به گونه‌ای استقبال کرده است تا این اشتراک به وجود آمده است. به عنوان مثال، کافی است شما به کتاب‌هایی که دربارهٔ اطبّا و پزشکان نوشته‌اند، مراجعه کنید و این اشتراک مساعی را ببینید. بعدها، کم‌کم خودخواهی‌ها و اسباب و انگیزه‌های نفرت وارد کار شد، وسعت گرفت و وضعیت کنونی که شاهد آن هستیم، پیش آمد.

○ گُله: با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، حرکت برای برگشت به ارزش‌های اصیل و واقعی اسلام شروع شده است. نظر شما در این مورد چیست؟

● جعفری: آن چه مسلم است، ارزش‌های اسلامی که در ایران بروز کرده است، مطلق نبوده‌اند. یعنی: عوامل و انگیزه‌هایی وجود دارد که این ارزش‌ها در زمان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در زمان ائمه علیهم السلام هم به طور دقیق و صد در صد کامل و آن‌گونه که متن ایدئولوژی اقتضا می‌کند، پیاده نمی‌شدند. بنده گمان نمی‌کنم چنین ادعایی هم شده باشد که همهٔ ارزش‌های اسلامی محقق شده است، ولی کوشش بر این بوده که این مسئله به جریان بیفتد و بازگشتی به ارزش‌های اسلامی صورت گیرد؛ آن ارزش‌های اسلامی که بتواند زندگی با مشترکات جهانی را به همراه داشته باشد. چون ممکن است اسلام را به گونه‌ای دیگر معنا کرد که با زور و قهر، کاری را پیش می‌برد، در صورتی که عمده نظریه‌های اسلام، به طور فرهنگی مطرح شده است.

○ گُله: اساساً منظور از ارزش‌های اسلامی چیست؟

● جعفری: نخست مسئله‌ای را مطرح می‌کنم که به نظر بنده بسیار مهم است: تمام انقلاب‌هایی که در طول تاریخ رخ داده‌اند، اعم از انقلاب‌های سیاسی، علمی، تکنولوژیکی، اخلاقی و دینی، قطعاً به خاطر علت‌هایی بوده است. به بیانی دیگر: انقلاب‌ها از قانون علّیت سرچشمه می‌گیرند. آن علت‌ها اغلب رو به واقعیت‌ها هستند. به عنوان مثال، انقلاب علمی بعد از رنسانس، انقلابی بسیار مهم و مفید و سودمندی در مغرب‌زمین به شمار می‌رود.

حال، فرض بفرمایید اگر عده‌ای از کشورها ادعا می‌کردند آن انقلاب مسئله‌ای تصادفی بود، آیا حرف‌شان درست است؟! خیر، بی‌تردید انقلاب مذکور تصادفی نبود، زیرا علت داشت. صنعتی شدن غرب بعد از رنسانس نیز اتفاقی بسیار سودمند بوده و پس از انقلاب علتی داشته است. یا انقلاب‌های ادبی در دوران‌های اخیر، اگر با توجه به هدف‌ها و علت‌های واقعی‌شان باشند، باعث جهش‌هایی برای بشر خواهند شد. همان‌گونه که شرق می‌تواند از نهضت رنسانس غرب استفاده کند و همان‌گونه که مسلمانان می‌توانند از انقلاب صنعتی بهره بگیرند، می‌توان از انقلاب‌های مذهبی نیز استفاده کرد. آن‌ها هم نظرشان واقعاً انسان است و قصد سودجویی و مقام‌طلبی ندارند، زیرا این موارد اساساً ضدّ مذهب هستند. اگر قصد مذهب‌هایی که در طول تاریخ باعث تحولات شده‌اند، برتری‌جویی بود، انقلابی به پا نمی‌شد، زیرا خود برتری‌جویی، ضدّ مذهب بوده و کفر است. رنسانس می‌خواست یک فرهنگ جدید ایجاد کند، نه سلطه‌گری، از این‌رو، برای بشریت مفید بود. با توجه به این مطالب، آن چه در تحولات و انقلاب‌ها مهم است، علت‌هاست. با توجه به علت‌هاست که این تحولات مفید و سودمند واقع می‌شوند.

○ گله: منظور شما از ارزش‌های فرهنگی - اسلامی و به طور کلی از ارزش‌های اسلامی چیست؟ ارزش‌های اسلامی که امروزه در ایران مطرحند، در غرب ضدّ غربی تلقی می‌شوند. آیا منظور شما از ارزش‌های اسلامی، همین ارزش‌هایی است که بعد از پیروزی نهضت اسلامی قدرت را به دست گرفته و قوی‌تر هم شده‌اند، یا ارزش‌های دیگری مورد نظر شماست؟ هم‌چنین، کدام ارزش‌های فرهنگی به سود بشریت هستند؟

● جعفری: سؤال خوبی است. همان‌گونه که از جواب‌های قبلی معلوم شد، ارزش‌ها سه نوعند:

یک - ارزش‌های واقعی که به همهٔ انسان‌ها مربوط است و نباید گذاشت از بین بروند؛ چه ارزش‌های اسلامی، چه یهودی و چه مسیحی. این‌که: «من کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟ و برای چه آمده‌ام؟» با این‌که سؤال است، مفهیمی است که به واقع در متن اسلام است. هر کسی بخواهد وارد حرکت اسلامی شود، باید به این سؤالات جواب دهد، چرا که در بر دارندهٔ فلسفهٔ زندگی انسان‌هاست.

ب - ارزش‌های اخلاقی که ارزش‌هایی والاست و اسلام روی آن‌ها تأکید حیاتی دارد. این ارزش‌ها نیز مثل فرهنگ و حقوق و... ارزش‌های جهانی محسوب می‌شوند.

ج - ارزش‌های خاصّ اسلامی است. به عنوان مثال، خانواده در اسلام به گونه‌ای معنا و تفسیر می‌شود که مرد و زن از نظر حقوقی، «جایگاه معینی» می‌یابند، در عین حال که از نظر ارزش انسانی، زن و مرد به هیچ وجه با هم تفاوت ندارند. البته این به عنوان تنها یک ارزش نیست، بلکه حکم است. اسلام برای متلاشی نشدن خانواده کوشش می‌کند خانم‌ها در بقاء و نگهداری خانواده بیش‌تر دخالت کنند، زیرا در اسلام خانواده عنصر بنیادی و اصیل به شمار می‌رود. اگر برای تشکیل خانواده یک سیستم خاصی حاکم نباشد، نه مرد مسئولیت خواهد پذیرفت، نه زن. در این زمان است که بچه‌هایی که از این خانواده‌ها بیرون می‌آیند، افرادی بی‌عاطفه، بی‌احساس و ... می‌شوند. بر این اساس، اسلام به این ارزش‌ها اهمیت فراوانی قایل است.

مطلبی دیگر که در همهٔ ادیان، خصوصاً در دین اسلام بدان تأکید شده، این است که دنیا را به عنوان آخرین منزلگه نمی‌شناسد و دنیا و زندگی دنیوی را گذرگاه به حساب می‌آورد. ما در این‌جا آزمایش می‌شویم، استعدادهایمان را می‌پرورانیم، تعقل و احساسات‌مان را به کار می‌اندازیم تا در زندگی دنیوی با یک نظام معقول قابل تفسیر - که اینجانب اصطلاح «حیات معقول» را به آن می‌دهم - رو به ابدیت حرکت کنیم. رو به ابدیت بودن بسیار مهم است، زیرا اگر ما ابدیت را نپذیریم، معمای زندگی قابل حل نیست. تنها این مفهوم است که مسئلهٔ معاد را حل می‌کند. بنابراین، اگر مقداری از احکام اسلام و ادیان دیگر فراتر از اومانیسیم حرکت می‌کنند، علتش در همین است؛ البته فراتر از اومانیسیم نه زیر اومانیسیم.

○ گله: شما سه دسته ارزش‌های جهان‌بینی، اخلاقی و اسلامی را مطرح کردید. دستهٔ سوم تنها مربوط به مسلمانان می‌شود. در مقابل این ارزش‌ها، جهان‌بینی غرب چه می‌گوید و تفاوت در کجاست؟

● جعفری: در مقابل ارزش‌های اسلامی، نظراتی را از غرب می‌بینیم که دقیق نیستند. اطلاعات آن‌ها عمدتاً از کتب و اشخاصی ناشی می‌شود که ما آن‌ها را قبول نداریم، زیرا می‌بینیم آنان عمیق فکر نکرده‌اند. به فرض، ارزش حج در اسلام به عنوان یک «عبادت» مطرح است، در حالی که آن‌ها گمان می‌کنند حج یک اخلاق «تابو» است؛ البته تعداد زیادی از آن‌ها و نه همهٔ آن‌ها، متوجه نمی‌شوند که فلسفه و ارزش حج، یکی از بالاترین ارزش‌های انسانی است، هر چند ظاهراً مختصّ به اسلام است.

در حج، انسان‌ها از قیود تعلقات، خودخواهی‌ها، خودکامگی‌ها و ماده‌پرستی‌ها رها می‌شوند؛ چند روزی با خویشتن به سر می‌برند و رویاروی خویشتن قرار می‌گیرند. چه فلسفه‌ای بالاتر از این‌که انسان حداقل چند روز در عمرش را با خویشتن به سر ببرد؟ این نمونه‌ای از ارزش‌های اسلامی است که فلسفه‌ای بزرگ دارد. ما هر ساله این کار را انجام می‌دهیم، ولی بعضی غربی‌ها آن را به «اخلاق تابو» نسبت می‌دهند!

یا در مسئله قصاص، غربی‌ها می‌گویند: چرا به خاطر کشته شدن یک فرد، فرد دیگری باید کشته شود؟ می‌توان او (قاتل) را با زندان کیفر داد و تعلیم و تربیتش کرد! آن‌ها قصاص را به عنوان یک ارزش غلط کنار می‌گذارند. البته همه غربی‌ها قصاص را غلط نمی‌دانند، بلکه عده‌ای هم هستند که از آن حمایت می‌کنند. ما درباره قصاص مطالبی داریم که باید توجه شود: اگر قتل عمدی صورت بگیرد، مشروط به این‌که قاتل آن کوچک‌ترین اضطراب، اجبار و اضطرار و نیز کم‌ترین اختلال روانی در آن قتل نداشته باشد، مسئله قصاص در آن صورت مطرح و اجرا می‌شود، زیرا اگر کم‌ترین اختلال روانی در کار باشد، قصاص قابل اجرا نیست و موضوع به مسائل دیگر مربوط می‌شود. اگر شخص قاتل به تمام معنا این کار را انجام دهد، باید یکی از سه کار صورت بگیرد: قصاص، دیه و یا عفو (بخشش) از طرف صاحبان خون. البته راه تنها منحصر به راه قصاص نیست و با کشته شدن یک فرد، تنها راه موجود، کشتن قاتل نیست، بلکه می‌توانیم یکی از سه کار یادشده را انجام دهیم. اگر جامعه تربیت دینی داشته باشد و رو به عفو و لطف و کرم برود، گفته خواهد شد: ما قاتل را بخشیدیم، یا این‌که به دیه مالی قناعت می‌کنیم.

به عنوان مفهوم قصاص به این نکته توجه بفرمایید: در مسئله اصالت حیات و ارزش حقیقی و عالی آن، هیچ حکمی مانند قصاص مؤثر نیست. معنایش این است که: ای مردم! اهمیت حیات به اندازه‌ای است که اگر شما جسارت کردید و یک انسان را بدون دلیل کشتید و حیات انسانی را از بین بردید، حیات شما نیز در معرض خطر است. بدین ترتیب، حیات قیمت پیدا می‌کند و نیهیلیسم بر دنیا حاکم نمی‌شود؛ امروز نیهیلیسم و پوچ‌گرایی در دنیا غوغا می‌کند. هیچ‌به‌این فکر نیستند که ارزش حیات جزو بالاترین ارزش‌هاست و غربی‌ها به این نکته اصلاً توجه ندارند.

○ گله: درباره این‌که می‌فرمایید ارزش‌های اسلامی بالاتر از اومانستی است، توضیح دهید.

● جعفری: اسلام به انسان‌ها می‌گوید: ارزش حیات به اندازه‌ای است که اگر به حیات کسی دست‌درازی شود، به حیات خود شما هم دست‌درازی خواهد شد؛ آن‌هم نه منحصر در یک حالت، بلکه در سه حالت که یکی از آن‌ها به خطر افتادن حیات شماست، و این بالاترین ارزش است. به وسیله همین ارزش‌هاست که می‌توان جلوی نیهیلیسم را گرفت. در حالی که غرب گمان می‌کند این مسئله یک مسئله تبعیدی یا اخلاق تابو (اخلاق بی‌دلیل) است.

○ گله: اگر اجازه بفرمایید، سؤالاتی مشخص‌تر در خصوص مسائل اجتماعی امروز مطرح کنم، زیرا مطالبی که مطرح شد، مطالبی فلسفی است و بنده به عنوان یک جامعه‌شناس در رشته‌ای با ایده‌آل‌های فلسفی در جامعه‌شناسی زیاد سر و کار ندارم، بلکه نتایج را درک و تفسیر می‌کنم و سؤالات دیگری مد نظر می‌باشد.

● جعفری: مطالبی که جامعه‌شناسی مطرح می‌کند، اغلب علت و معلول‌ها هستند. علت‌ها همین‌هایی است که ما بحث می‌کنیم. به عنوان مثال، این‌که دست من گرم شده، علتش چه چیزهایی ممکن است باشد؟ آیا دستم را

به چیزی مالیده‌ام؟ یا تب دارم؟ یا جلوی چراغ گرفته‌ام؟ یا جلوی آفتاب، یا اصلاً با آن شخص کشتی گرفته‌ام؟ و... همگی محتمل می‌باشند.

این احتمالی است که به عنوان معلول ممکن است یکی از ده‌ها علت را داشته باشد. بنابراین، تحقیقات در معلول‌ها و تحقیقات در جزئیات، از نظر علمی بسیار قوی نیست. باید به علت‌ها رسیدگی کرد.

خانم گله! شما فرض کنید فلان جامعه دچار فقر شده است. حال، باید بررسی و جستجو کرد که از نظر جامعه‌شناسی، فقر ناشی از چیست؟ روی فقر به عنوان یک نمود و پدیده، چه اندازه می‌توانیم حساب علمی بکنیم؟ آیا فرهنگ این جامعه عقب است، یا جنگ‌زده هستند، یا از نظر اخلاقی عقب مانده‌اند و دیگر نظریات از این قبیل. چون ممکن است علت فقر یکی از ده علت باشد، بنابراین از نظر علمی آن زمان می‌توانیم جامعه‌شناسی را بپذیریم که هم به علل و هم به معلول‌ها بپردازیم.

○ گله: اصلاً تعریف علم این است، ما هم این‌ها را می‌پذیریم.

● جعفری: فرض کنید یک فرد متدین، عاقل و خردمند از مسلمان‌ها به غرب برود و در آن جا با مسائلی منفی روبه‌رو شود که به هیچ وجه برایش قابل قبول نباشد. او نباید به این زودی قضاوت کند که غرب تنها این است. باید دید علل آن چیست؟ اگر یک فرد نیهیلیست مثل کافکا یا کامو را در غرب می‌بینیم، باید در مقابل آن دو، وایتهد را هم در نظر داشته باشیم که حق استادی به گردن شرق و غرب دارد. من با دیدن چند نیهیلیست باید روی علت‌های آن بحث کنم و این‌که چرا در غرب چنین وضعی پیش آمده است! بنابراین، نمی‌توانیم حکم کنیم که غرب این است، اگرچه پدیده‌ها و نمودهای خیلی زنده‌ای هم داشته باشد.

یک مثال دیگر: مجرمی را به اتهام دزدی پیش مأمون الرشید آوردند. مأمون گفت: او را حد بزنید! مجرم گفت: اول خودت را حد بزن، بعد مرا. مأمون گفت: چرا؟ مجرم پاسخ داد: تو جامعه را به وضعی انداخته‌ای که من به این معصیت مضطر شدم. می‌بینید که سارق بر مبنای علت، مأمون را محکوم می‌کند.

○ گله: البته درست است که سیستم مسئولیت دارد، ولی به عقیده من، انسان‌ها هم مسئولند و این تفکر مارکسیسم است که تنها سیستم را محکوم می‌کند، در حالی که ما انسان‌ها را نیز مکلف و مسئول می‌دانیم.

● جعفری: ما در جواب مسائلی که مطرح شد، حکم را گفتیم. بحث در این بود که پرداختن به فیزیک جامعه بسیار مهم است و این‌که در یک جامعه، کار فرهنگ یا فلان گروه و فلان کس چیست! ولی با یک دقت به این نتیجه رسیدیم که باید با توجه به علل، جزئیات را نیز تفسیر کرد. جزئیات، مسائلی زودگذر هستند. بر فرض مثال، اگر میان دو نفر اشتراک نظر وجود نداشته باشد و یکی بگوید: نظر تو اشتباه است و... این، یک مسئله جزئی و زودگذر است. باید دید میان آن دو چه چیزی پیش آمده که دیگری نظرش را نپذیرفته است.

○ گله: بنده نیز با شما هم‌عقیده‌ام.

● جعفری: ظاهراً قسمتی از سؤال شما بی‌جواب ماند. مارکس سیستم را در نظر می‌گیرد، ولی ما انسان‌ها را هم مسئول می‌دانیم.

○ گله: خیر، منظور من این بود که تنها مارکسیسم است که سیستم را محکوم می‌کند و مسئولیت را تنها به گردن سیستم می‌نهد، ولی من با شما هم‌عقیده‌ام که هم سیستم مسئولیت دارد و هم انسان‌ها مسئولند.

● جعفری: در ایران دو نظریه در خصوص تأثیرگذاری متقابل غرب و دنیای اسلام، با وجود تفاوت‌های متقابل

آن‌ها به چشم می‌خورد. یک گروه می‌گویند: آن‌چه مهم است، این است که اصل و جوهر اسلام را نگه داریم و سپس با دیگران ارتباط برقرار کنیم. از دیدگاه ایدئولوژی و مکتب اسلامی، این نظریه تقریباً قوی‌تر به نظر می‌آید، زیرا دلیل‌شان این است که منابع و دلایل ما برای یک زندگی با زیربنای دین اسلام پذیرفته شده است. همان‌گونه که عرض شد، تضادی در این زیربنای دینی نیست، بلکه همزیستی وجود دارد. حتی اصل خود اسلام هم همزیستی دارد و تقابل ایجاد شده، ناشی از خود انسان‌های مغرب‌زمین است، نه روش آن‌ها و نه آن‌چه که هم‌اکنون در جوامع آن‌ها نمود دارد، وگرنه تضادی در میان آن‌ها وجود ندارد. همان‌گونه که تاریخ گذشته نشان می‌دهد، آن‌ها می‌توانند با یکدیگر زندگی کنند؛ البته صرف‌نظر از یک سری جنگ‌هایی که اتفاق افتاده و نمونه‌هایش در غرب هم وجود دارد.

اصل قضیه مطرح شده این است که: میان مسلمان‌ها و انسان‌های غربی تضاد نیست، اما تفاوت وجود دارد و مسلمانان این ایدئولوژی را پسندیده‌اند، زیرا می‌گویند: ما در عین حال که در دنیا رو به ابدیت حرکت می‌کنیم، می‌توانیم در موضوعات، مسائل علمی و تکنولوژی، تا جایی مشخص با غرب هماهنگی داشته باشیم که به اصل و ایده ما صدمه‌ای نخورد. یعنی: آن‌چه مهم است، این است که اسلام با انسان‌های غرب رویاروی نیست. اسلام با برداشت‌های مغرب‌زمین از حیات، مثل زندگی با الکل و شراب‌خواری که در غرب شایع است، مخالف است. اسلام معتقد است: مگر عمر انسان در دنیا چه اندازه است که نیمی از آن هم با مستی (ناهمکاری) و میخواری سپری شود؟ بی‌تردید، این موضوع برای یک زندگی هشیارانه هم سازگاری ندارد. بنابراین، تضاد ما با غربی‌ها، در برداشت‌های آن‌هاست. پس باید دور هم جمع شویم و با هم بحث کنیم. به عنوان مثال، وقتی از طرف حقوق بشر این‌جا می‌آیند و بحث می‌کنیم، گاهی به توافق‌هایی می‌رسیم. در مواردی که توافق نداشته باشیم، می‌گوییم: باید این مسئله به طور ریشه‌ای بحث شود.

○ گله: به نظر شما، قبل از تحکیم ارزش‌های اسلامی، ایجاد ارتباط ما با سیستم‌های غربی، دموکراسی، ناسیونالیستی و دیگر امور سیاسی زندگی اجتماعی، بر علیه اسلام و مسلمان‌ها نیست و این‌که ما هنوز به قدرت رویارویی با غربی‌ها نرسیده‌ایم، آیا ضعیف نیستیم؟

● جعفری: منظور ما تقابل فرهنگی است، نه رویارویی.

○ گله: اگر ما قدرت کافی برای ایجاد ارتباط و تفاهم با آن‌ها نداشته باشیم، آیا این موضوع بر علیه اسلام نیست؟

● جعفری: بستگی به نیت مغرب‌زمین دارد و این‌که آن‌ها در خصوص ما چگونه فکر می‌کنند. اگر فکر آن‌ها، مثل فکر ما درباره آن‌ها باشد که آنان را چون که انسانند، به قول مولوی: «همره و هم‌قافله و هم‌زاد» می‌دانیم، قطعاً به تفاهم‌ها و هماهنگی‌هایی می‌رسیم، ولی اگر نظرشان چیز دیگری باشد، در این صورت ابتدا باید توضیح دهند تا ببینیم نظرشان چیست؟

○ گله: مقصود من این است که با غربی‌ها سازش کنیم یا نه؟ این‌که گروهی در ایران می‌گویند: می‌توان با سیستم غرب در مورد ناسیونالیسم، دموکراسی و لائیسزم ارتباط داشت و هیچ اشکالی ندارد، آیا می‌توانیم با این شکل خودمان را به پیشرفت‌های عالی برسانیم؟

● جعفری: اگر نظر غربی‌ها، مثل نظر ما درباره غربی‌ها باشد که واقعاً و به حق و بدون احساسات اختصاصی، آن‌ها را انسان می‌دانیم، و آن‌ها نیز ما را بدون تفاوت در ارزش‌های انسانی بدانند، ارتباطاتمان بسیار عالی

می‌شود، ولی اگر به این فکر باشند که شرقی‌ها ضعیف و عقب مانده‌اند و بخواهند با کشورهای اسلامی به عنوان عقب‌مانده‌ها رفتار کنند، بدیهی است هرگز به تفاهم و ارتباط موفق نخواهیم شد. اما سیستم لائیسیم و سکولاریسم، نه تنها با اسلام سازگاری ندارد، بلکه با هیچ‌یک از مذاهب ابراهیمی نیز توافق ندارد.

○ گُله: نظر شما دربارهٔ افرادی که بدون هیچ‌واهمه‌ای می‌گویند: می‌توانیم با سیستم‌های فکری غرب ارتباط برقرار کرده، از آن‌ها استفاده کنیم و با طرز تفکر غرب، خود را بالا ببریم و از این راه درک بیش‌تری از ناسیونالیسم، لائیسیم و علوم گوناگون داشته باشیم، چیست؟ اگرچه فرمودید نظر اول را قوی‌تر می‌دانید.

● جعفری: از این‌که می‌گویند: «با وجود پذیرش اسلام» و این‌که اسلام را طریقهٔ خود و دین خود دانسته و بعد از این حاضر به تفاهم با غرب می‌شویم، به شرط این‌که غرب نیز ما را در مسائل انسانی به رسمیت بشناسد و با دیگران تفاوتی قایل نشود، به عنوان شرقی و غربی تفکیک نکند، ما را نیز انسان بداند، اندوخته‌های صنعتی خود را با عدالت در اختیار ما بگذارد و واقعاً بدون آن‌که خودشان را از ما کنار بکشند، با ما در ارتباط باشند تا با آن‌ها زندگی کنیم، مسئله را قبول دارم. به هر حال، اسلام متن‌کلی دین ابراهیم را آورده است که اگر یک اختصاص شرقی داشت، اختصاصاً نژادی محسوب می‌شد. اما وقتی اسلام ادعایش این است که در متن کلی و فطری دین ابراهیم قرار دارد و این بهترین دین است و ادعای برادران یهودی و مسیحی و دیگران هم این است، ما نباید این تفاهم را از بین ببریم، بلکه باید در ایجاد تفاهم در امور سعی کنیم و این بسیار ضروری است. یعنی: این دین فطری را از بین نبریم. بحث دین هم برای شخص ایرانی، عرب، پاکستانی یا هندوستانی و ... مطرح نیست.

○ گُله: یعنی ما را به خودبیگانگی نکشاند.

● جعفری: آری، تنها در آن صورت می‌توانیم با هم زندگی کنیم.

○ گُله: آیا می‌پذیرید که غرب به جز در زمینه‌های معنوی، قدرتمندتر از دنیا‌های دیگر است؟ قدرت‌هایی هم‌چون:

توان مادی، هنرهای زیبا، موسیقی، تئاتر، سینما، فیلم‌های مختلف، ماهواره‌ها و ...

ارزش‌های غرب نیز امروزه در همین قدرت فیلم و موزیک و اخبار مطرح است، در حالی که ما می‌خواهیم آن‌ها بیایند و ما را به عنوان یک انسان هم ببینند. آن‌ها قدرت دارند. در این رقابت و تأثیرگذاری متقابل، ما برای سبقت گرفتن کدام راه را داریم؟ آیا تدابیر لازم و مختلف برای حفاظت از حیثیت خودمان مد نظر شماست؟

● جعفری: این مسئله به مسئلهٔ قبل مربوط می‌شود که معلول‌هایی که در جوامع بشری بروز می‌کنند و تا زمانی که علت‌هایشان پایدار نباشد، نمی‌توانند پایدار باشند. اگر علت‌ها به نیازهای اصلی انسان‌ها مربوط باشد، معلول‌ها نیز پایدار خواهند بود، ولی اگر مربوط به هوی و هوس و لذت‌پرستی و خودگامگی انسان‌ها باشد، پایدار نخواهند ماند. در عین حال، یک مسئلهٔ بسیار مهم این است که برای کشف صحیح یا غلط بودن مسیر، ملاک «انسان» است. هنگامی که خود غربی‌ها می‌نویسند: انسان موجود ناشناخته، در این صورت ما چه کار می‌توانیم بکنیم؟ این کتاب از الکسیس کارل بوده و از خود آن‌هاست. علوم انسانی برای خود غربی‌ها با رکود مواجه شده است؛ ما چگونه می‌توانیم معلول‌هایش را ببینیم؟ این، خودش مسئلهٔ مهمی است.

○ گُله: آیا شما آنتن‌های ماهواره‌ای را مضر می‌دانید؟

- جعفری: بستگی به این دارد که از آنتن‌های ماهواره‌ای چه چیزی منعکس شود؟
 - گُله: با توجه به اطلاعی که شما از محتوای آن دارید، آیا ماهواره برای جامعه اسلامی مضر نیست؟
- جعفری: اگر از طریق ماهواره، نقل و انتقال فرهنگ انسانی، علوم انسانی و مسائلی از ادبیات انسانی صورت بگیرد، بسیار خوب است. مطلق گفتن اشتباه است. من نمی‌توانم غیر مشروط بگویم. دقیقاً مثل تلویزیون که اگر بپرسند: آیا تلویزیون خوب است یا بد؟ جواب آن نیز همین است که می‌خواهند با آن چه کار بکنند؟ اگر تلویزیون واقعاً بخواهد مسائل عالی علمی، اخلاقی و زندگی را به انسان‌ها منتقل کند، نه تنها خوب است، بلکه واجب است همه تلویزیون داشته باشند. ماهواره نیز این‌گونه است. اگر بخواهد انسان را به همین جا ختم نکند، بلکه راه او را در مسیر تکامل، اخلاق، علم، فلسفه، هنر و... ادامه دهد، نه تنها خوب، بلکه لازم نیز به نظر می‌رسد. اما اگر بخواهد به بی‌بند و باری، نیهیلیسم، پوچی و خودکامگی انسان‌ها بینجامد، نه تنها من، بلکه همه انسان‌ها با آن مخالف خواهند بود.
- گُله: آن دسته از ارزش‌های اصیل اسلامی که نمی‌توانیم در مورد آن‌ها با دیگران سازش کنیم، کدام هستند؟
- جعفری: این موضوع به یک بحث جداگانه احتیاج دارد. چون بحث‌های پیشین طول کشید و بحث‌های خوبی هم به میان آمد، اگر شما چند روز دیگر در ایران باشید، می‌توانیم جلسه‌ای دیگر درباره این ارزش‌ها داشته باشیم، انشاءالله.